

# پایان ایدئولوژی»

## به مثابه ایدئولوژی

نویسنده: روبرت هابر

مترجم: محمدجواد غلامرضا کاشی (نقدی بر دیدگاه پایان عصر ایدئولوژی)

بر آن استوار بوده‌اند، نسبت داده می‌شود. بی تردید این نکته صحیح است که سرمایه داری از نوع دولت رفاه بسیاری از بی عدالتی‌های نظام لسه فر - [Icussez - Faire] را جبران کرده است. اما اگر کاهش مخالفت‌های سیاسی را تنها به این امور مربوط بدانیم، به ساده نگرورزی ژرفی تن در داده‌ایم.

منازعه ممکن است در نتیجه افزایش هماهنگی و وفاق واقعی میان منافع گوناگون در جامعه و یا در نتیجه سرکوب و ارباب کاهش یافته باشد. همچنین این کاهش می‌تواند حاصل تدابیر زیرکانه باشد: ایجاد آگاهی‌های کاذب و تاسیس نهادهایی که برای حل منازعات ضرورت می‌یابند. نظریه پردازان پایان ایدئولوژی بر کاهش منازعات به دلیل وفاق تأکید بسیاری دارند و عامل مهم تر سرکوب منازعات را جداً نادیده می‌گیرند.

در ایالات متحده و به موازات آن بطور کلی در غرب تحولات مهمی روی داده که زمینه‌ی ظهور مخالف سیاسی [Political ottosition] را اساساً دگرگون ساخته است.

۱ - مخالفت رادیکال در داخل نظام سیاسی ناممکن است. بدلیل قانون انتخابات، فقدان پول و منابع سازمان یافته‌ای که برای عمل در هر ایالتی ضروریست، قوانین ضد سرنگونی جریان تهاجمی که دو حزب بزرگ ایجاد نموده‌اند، یک حزب سوم مخالف در ایالات متحده نمی‌تواند وارد عمل شود.

اما نظریه پردازان پایان ایدئولوژی دعاوی جدی تر و کلی تری ارائه می‌دهند. آنها می‌گویند:

- ۱ - تمامی انواع جنبش‌های رادیکال در غرب رو به زوال نهاده‌اند
- ۲ - تمامی ایده‌هایی که روشنفکران به جنبش‌های سیاسی نسبت می‌دادند به طور کیفی دگرگون شده‌اند. آنها دیگر ایدئولوژیک نیستند.

هر دو این فرضیه‌ها بازتابی از حقیقتند، اما برای هر دو استثنائات آشکاری وجود دارد. حزب کمونیست ایتالیا و فرانسه هنوز هم دارای پایگاه مردمی است. در آمریکا جنبش‌های صلح و حقوق مدنی گرچه ساخت سیاسی آشکاری ندارند اما دارای تمایلات ایدئولوژیک رادیکال هستند.

و یک جریان روشنفکری که به مشاغل نامعلومی در آمریکا و کانادا و اروپا بعنوان چپ جدید شناخته شده است دارای جهت گیری‌های آشکار ایدئولوژیک است. در خارج از ایالات متحده، ماتریالیسم و اشکال متنوعی از جبرباوری اقتصادی [economic determinism] هنوز هم از مشروعیت برخوردار است. وجود این استثنائات نشانگر آن است که این فرضیه‌ها به بازنگری اساسی تری نیازمندند. برای جنبش‌های سیاسی چپ چه اتفاقی افتاده است؟

فقدان جنبش‌های سیاسی اپوزیسیونی چپ، معمولاً به پایان منازعات طبقاتی و کاهش محرومیت‌هایی که منازعات طبقاتی

ملاوه، انتظار فرج [millenarian or chiliastic expectaation] (با جنبش‌های ایدئولوژیک بطور اعم ندارد بلکه وابسته به جنبش‌هایی است رسوی تحتانی ترین اقشار اجتماعی است می‌شوند، اقشاری که امکان کشان در درون نظام موجود اساساً بود گشته است. وقتی این گرایش‌ها به ظهور می‌رسند، چنانکه در بخش‌هایی جنبش سیاهان شاهد آن بودیم، ضرورتاً بفات آمرزه پرداز و غیر انسانی‌یی که ربه پردازان «پایان ایدئولوژی» به موعه‌ی ایدئولوژی نسبت می‌دهند، بی‌نمی‌شوند.

**فرضیه‌های پایان ایدئولوژی**  
چکیده سخن این تئوری آنستکه نه‌های سوسیالیستی مردمی دهه ۱۹۳۰ به گرایده‌اند و مارکسیسم عوام پسندی بنیان این جنبش‌ها را تشکیل می‌داد، صحنه را ترک گفته است.

این سخن درست و قابل تعمق است. مکن است کسی از اپوزیسیون سیاسی شاهد شکل ر تحلیل خود را براساس ریبیات و شکست‌ها و در پاسخ به لان عظیمی که در کل جامعه رخ داده، رگون کند، حتی در این صورت نیز به بطور سازمان یافته از چپ قدیمی باقی‌ده به حیات خود ادامه می‌دهد و تواند اعضاء جدیدی را جذب نماید. و، این فرضیه مقبولیت مردمی هر یک بین ایدئولوژی‌ها را حتی در اوج رویت آنها مورد سؤال قرار می‌دهد.

بعلاوه هیچ جناح رادیکالی نمی تواند در هر یک از دو حزب آمریکا فعالیت کند نه تنها از این لحاظ که احزاب مزبور نماینده منافع اقتصادی و اجتماعی معینی هستند، بلکه علاوه بر آن جهت گیری های شخصی در این احزاب اعمال می گردد و ارگانهای مستمر مشورتی در انجمن های حزبی وجود ندارد تا یک جناح اقلیت بتواند فعال شود. در نتیجه سازمان یافتن و استمرار یک حوزه سیاسی رسمی که متعهد به یک برنامه رادیکال باشد ممکن نیست.

۲- مخالف های انقلابی تا حد ممکن متوقف شده است: ابزار اعمال خشونت به حدی از پیچیدگی و کارایی رسیده که هیچ گروه غیر مجاز یا سری بی نمی تواند کنترل انحصاری آنها از سوی دولت را از میان بردارد یا با آن به چالش برخیزد. ساقط کردن حکومت دیگر یک هدف استراتژیک واقع بینانه نیست، تغییر می بایست در متن یک فرایند تحولی و تدریجی صورت پذیرد.

۳- عموم مردم از مسئولیتهای سیاسی بر کنار شده اند. روندی از وفاق رقابتی هماهنگی میان منافع رقیب در جامعه را حفظ می کند. این وفاق ضرورتاً ایستا نیست اما تصمیماتی که در جهت تغییر این وفاق اتخاذ می گردد نه عمومی است و نه برای عموم قابل توضیح است. اطلاعات و گزینه هایی که مستقیماً برای انتخاب در دسترس مردم قرار دارند بسیار محدودند. مطبوعات و رسانه های جمعی حقیقتاً در انحصارند. یک جناح مخالف می بایست بیشتر به طرف مدبران نخبه جهت گیری کند تا توده های مردمی که این نخبگان را برگزیده اند و در کنترل دمکراتیک کار کردی ندارند. در نتیجه سازمان مخالف اجباراً به سوی یک الگوی نخبه گرایانه پیش می رود و اولین مشکل استراتژیک چنین سازمانی به جای بنیان نهادن یک پایگاه مستقل قدرت از طریق سازمان توده ای دسترسی به مراکز قدرت و نفوذ در آنهاست.

۴- ستیزها و منازعات اداره می شوند. دولت یا نهادهای حاکم که در وفاق موجود سهمند بر منافع اجتماعی کنترل کافی دارند و از این طریق می توانند هرگونه نارضایی را که به عنوان زمینه مخالفت های سیاسی گسترده مورد بهره برداری قرار

می گیرند، چاره اندیشی کنند. مکانیسمی که برای اصلاح اختیار می شود، به میزان فشاری بستگی دارد که برای تغییر اعمال می گردد. سیستم در جهت رضایت کسانی عمل می کند که تعهد روانی و روشنفکرانه ی آنها به جنبش عمومیت یافته بسیار ضعیف است. با این شیوه به واسطه اهداف کوتاه مدت، در سازمان رادیکال انشقاق ایجاد شده، پایگاه مردمی رهبرانش کاهش می یابد. کارکرد عده ی کثیری از «گروه های واسط» به تحلیل بردن ستیزهای ضعیف و گسست پذیر، از هم گسیختن تمرکز آنان، و کاستن از وفاداری مخالفین به واسطه تنظیمات گوناگون مادی و غیر مادی است.

۵- «تهدید خارجی» مستمسکی برای بی اعتبار کردن هر عملی است که بر نقادی عام و گسترده ی نظام داخلی مبتنی باشد. این موضوع مبنایی برای ایجاد یک همگرایی در نظام (سرمایه داری) بوده، در عین حال امکان شکل گیری هرگونه مفهوم مبتنی بر مضامین مارکسیستی یا کمونیستی را از بین می برد. تصفیه سرخ در اتحادیه های کارگری، در دانشگاهها، در مطبوعات، در نهادهای سیاسی، حرف، سازمانهای ارادی لیبرال، اشکال تاریخی

دگرگون می شد. این ضرورت از آنجا پیشتر درباره انتقال ایدئولوژی می گفت می بایست انکار شده باشد. مهم ترین تغییرات عبارتست از:

۱- ارزشها: هیچگاه سیستم بطور کلی نفی نگردیده است. بسیاری از ارزشهای اسطوره ای تساوی طلبانه جامعه جدید توسط روشنفکران چپ جدید مورد پذیرش قرار گرفته، گرچه انتقاداتی نیز بر آن وارد ساخته اند. نکات مورد انتقاد آنان عمدتاً روندهایی مربوط می شود که بر حس آن ها منافع اقتصادی یک اقلیت مسلط رسماً بر نهادهای دمکراتیک سلطه داشته، منابع عمومی را در جهت اهداف شخصی خود بکار می گیرند.

۲- اتوپیا: مخالفین در تاکیدات پیش خود درباره ی جامعه مطلوب اصلاحاتی بعمل آورده اند. این اصلاحات عمدتاً به تردیدهایی مربوط می شود که نسبت به ساخت نهادین چنین جامعه ای وجود دارد. شعارهای جزم اندیشانه ای نظیر ملی کردن کنترل کارگری، برنامه ریزی دولتی و سوسیالیسم، اینکه جای خود را به فرمول های پیچیده تر و اندیشیده تری از اقتصاد بازار، برنامه ریزی غیر متمرکز،

یک جنبش مخالف مبتنی بر ایدئولوژی ضرورتاً نیازی ندارد که به یک انقلاب خشونت بار اختصاص داشته باشد یا زمان حاضر را قربانی آینده کند. چنین خصائصی به شرایط معین تاریخی، ارزشهای جنبش، رهبری آن، طبیعت منازعاتی که با آن درگیر است و تجربه اجتماعی که پشت سر گذاشته بستگی دارد.

مشخصی بوده اند که گونه ها مختلف چپ را منزوی و نابود کرده و یا به همناوایی با وفاق جمعی آمریکای بزرگ در قالبی غیر ایدئولوژیک و ادار ساخته اند.

به نظر می رسد این جنبه های پنج گانه ی نظام سیاسی معاصر، در تقلیل عمومیت یافتن منازعات اجتماعی و محدود ساختن فعالیت سیاسی توده ی مردم از نقشی قاطع و اساسی برخوردار باشند. تغییر در زمینه های نهادی سیاست با حمله به افراد و نهادهایی که ابزار مخالفت رادیکال بودند همراه گردد. این همه بیانگر پایان یافتن سیاست است نه پایان ایدئولوژی... ایدئولوژی پایان نیافته بلکه دستخوش دگرگونی شده و ضرورتاً می بایست

دمکراسی مشارکتی می دهد. ۳- انتقاد: جنبه های مورد انتقاد جامعه ی معاصر، اینکه از مؤلفه های اقتصادی و سیاسی فراتر رفته اند. برای نمونه، نگرانی ها اینک به جنبه های فرهنگی و آموزشی معطوف گشته اند. چگونه می توان بدون فرو نهشتن فرهنگ والایی که در بستر آسایش و مجال آریستوکراتیک توسعه یافته، و فور مادی را آزادانه و بدون انحصار طلبی به توده ها گسترش داد.

۴- استراتژی: چنانکه یاد آور شدیم، انقلاب و نیروی محرکه ی تنازع طبقاتی در انگاره مارکسیسم اولیه نفی گردیده یا بعنوان مبنایی برای تحلیل و تعیین

بازاری سیاسی دستخوش اصلاحات می‌گردیده است.

با رغم این تغییرات در محتوا تاکید بر اصل زیر بنایی [متفکرین چپ جدید همه اساساً ایدئولوژیک خود را حفظ دارند. آنها همچنان از ارزشهای اخلاقی تلقی‌انگاشته می‌شوند آغاز می‌کند.

نصوری از یک یوتوپیا و نقدی باافندانه از وضع حاضر دارند. گرچه برآ صرفاً از رهگذر یک فرایند فاجعه تمییز نمی‌کنند اما در عین حال به انقطاع اساسی باور دارند جامعه کمال یاب به نحوی کاملاً متفاوت از وضع فعلی عمل می‌کند و مورد ملاحظه قرار گیرد. برای فهم این تغییر می‌باید به ضروری برای تفکر ایدئولوژیک را تحلیل قرار داد این شرایط طبق به عبارتند از:

۱- یک طبقه یا گروه مستقل فکری.

۲- وجود یک منازعه واقعی.

۳- وجود نهادهایی که بتوانند حاصل بولوی و توسعه دهندهی آن باشند.

۴- زبانی که انتقاد از این نوع تفکر امکان تغییر.

چون این شرایط در حال حاضر بسیار نادر است، اولین قرن یا قرن نوزدهم بود دارد، چنین پنداشته می‌شود که تفکر ایدئولوژیک می‌بایست کاهش یابد و تفکر به ندرت گرایش ایدئولوژیک زاده شود. طریق تحقق این شرایط، تا حد وجود، نمایانگر برخی جنبه‌های خاص بولوی معاصر است.

۱- یک طبقه روشنفکر مستقل: اگر روشنفکر نظاره گر سیستم است نمیتواند بود را از ارزشها و مفروضات آن جدا کند و از اینرو قادر نیست تبیینی فراگیر از ارائه دهد. او به تمام ایدئولوژی سیستم بخشهایی از آن متعهد است. چرا که آنها و پادشاهی اجتماعی وی برحسب ایدئولوژی عقلانی گشته و اهمیت یافته است.

امروز دیگر روشنفکر مستقل نیست. دیگر منزلت یا پادشاهی مادی را نمی‌کند. دیگر به جایگاهش در محافل نسبتاً مجزای آکادمیک محدود نیست و بران مشاور صاحب تخصصی به استخدام

نهادهای اصلی جامعه نظیر شرکتهای اتحادیه‌ها و انجمنهای تخصصی دولتی، بنیادها، کلیساها و غیره در آمده است. او دستمزد پژوهشهایی را دریافت می‌کند که معطوف به اموری است که تحت عناوینی نظیر سود همگانی عقلانی شده است. او می‌تواند آرا خود را منتشر کند و پیشرفت او وسیعاً مشروط به برخورد آرا منتشر شده‌ی وی با تیزبینی و دقت همکاران وی است و به عبارت دیگر مشروط به همنوایی با چار چوب ارزشی حاکم است. محافل آکادمیک نیز فعالانه با صورت بندی‌های ایدئولوژیک مخالفت می‌ورزند. به واسطه‌ی همه‌ی اینها، پیشرفت روشنفکر او را به درون قلمرو اندیشه و ارزشهای جامعه می‌کشاند؛ در حالیکه استقلال روشنفکر مستلزم اینست که یا از پادشاهی اجتماعی در دسترس فاصله بگیرد و یا آگاهانه از پذیرش آنها سرباز زند.

بعلاوه تفکر ایدئولوژیک کل نگر است. با توجه به تعدد فرصتها و شقوق دیگر قابل‌گزینشی که در درون نظام برای روشنفکران معاصر وجود دارد، راهیابی به برنامه ریزی و مفهوم سازی نظام بیشتر شکلی خرد و جزئی دارد و این امر با افزایش تخصص حرفه‌ای تقویت می‌گردد.

۲- وجود یک منازعه‌ی واقعی: ایدئولوژی در قالب تضاد منافع و انحصار ارزشها توسط صاحبان قدرت فرموله می‌گردد. هنگامی که تضادی وجود ندارد یا هنگامی که ستیز منافع عریان و آشکار و بطور مستقیم صورت نمی‌گیرد، پایه وجودی ایدئولوژی نفی شده است.

امروزه به جز در خصوص حقوق سیاهان کمتر شاهد منازعه آشکاری هستیم. کثرت نهادهای دولتی و آزاد، کنالهای بوروکراتیکی برای چاره اندیشی و بهبود اوضاع ایجاد می‌کند که حاصل آن تفکیک و تجربه‌ی امور مختلف است. طبقاتی که بیش از همه تحت استثمار قرار گرفته‌اند از تسهیلات سیاسی برای بیان خواست‌های خود محروم‌اند. نظام خدماتی در پی اعطای کمک‌های رفاهی به ستمدیدگان است بی‌آنکه به آنان اعتبار یا حاکمیتی ببخشد. دارونیمس مستمر اجتماعی همراه با اخلاق محافظه کارانه‌ی ابتکار فردی، بنیان روانشناختی دعوی ستمدیدگان علیه نظام اجتماعی را از بین

می‌برد.

منازعات آشکار به مجراهایی هدایت می‌گردد که علل اساسی منازعه و کانونهای واقعی قدرتی که حاکم بر نظام تخصیص پاداشها و مسئول ستمی است که به نارضایتی انجامیده، از نظرها پنهان بماند. این نهادهای واسطند که در معرض دید و آماج حمله قرار می‌گیرند و در عین حال منافع نهایی اقتصادی را که هم مسئول ستم اجتماعی و هم حافظ سپرهای واسطند، از نظرها پنهان می‌سازند.

به این ترتیب نه تنها منازعه سرکوب، تجزیه و منحرف می‌شود بلکه روشنفکران نیز از موضع ستیز و اشتیاق بدان جدا و بیگانه می‌گردند. دانشگاه مکانی است که روشنفکر در آن در قیاس با نقشهای تخصصی و مشورتی در دولت یا سایر سازمانها بیشترین آزادی را دارد، نهادی است جدا افتاده و منزوی که محیطی بس مصنوعی، و تعدیل یافته دارد.

بعلاوه نه تنها این آزادی به بهای انزوا بدست آمده بلکه دانشگاه با «استانداردهای حرفه‌ای» بی‌کی که مقرر می‌سازد امور، بدون دخالت ارزشهای مشاهده‌گر مورد مطالعه قرار گیرند - از بیم آنکه جانبداری و تمایل پژوهشگر «عینیت» را خدشه دار سازد - تحرک و پویایی خود را از دست داده است.

۳- وجود نهادهایی که حامل ایدئولوژی توسعه بخشند: یکی از جنبه‌های اساسی ایدئولوژی، جنبه‌ی استراتژیک آنست. باید میان تجربیات ناشی از عمل سیاسی و صورت بندی‌های روشنفکرانه، تعامل وجود داشته باشد. مؤلفه‌ی عمل یک توسعه‌ی ایدئولوژیک باید شکلی سازمان یافته داشته باشد و بتواند مردم را به مشارکت واداشته، آنها را سازماندهی کند. در مقیاس ملی هیچ نهادی آنقدر استقلال ندارد که بتواند حامل ایدئولوژی باشد.

کارگری که بطور سنتی مورد توجه چپ‌گرایان بوده‌اند، از نظر حقوقی، فکری و روانی جزئی از نظامند. بسیاری از دانشگاهها تا حدودی مستقل‌اند اما چنانکه قبلاً گفتیم دانشگاه از ساخت قدرت جدا افتاده است. در برخی مناطق کلیساها استقلال مشروط برخوردار است اما کلیساها انرژی هیجانی را نه در راستای اهداف

سیاسی، که در راستای اهداف مذهبی بکار می گیرند. حزب سیاسی مخالف یا روزنامه‌ی مخالفی وجود ندارد که بر مشارکت توده‌ای مبتنی باشد. انحصاری کردن منابع مالی و سازمانی توسط وضع موجود - با حمایت مستقیم قدرت قاهر دولت - مانع پدید آیی حامل مستقل مشارکت و عمل توده است.

۴- زبانی که انتقاد از ایدئولوژی را ممکن سازد: جریانهای اصلی ایدئولوژی چپ یا بی اعتباری روایت روسی ایدئولوژی مارکسیستی و یورش روشها و ارزشهای علوم اجتماعی از هم پاشیده اند. یوتوپای پیشین در هم شکسته و هنوز باز سازی نشده است. اینک سیستم بخش وسیعی از زبان را در انحصار خود دارد، آزادی، دموکراسی، عدالت اجتماعی، برابری و فرد گرایی، ارزشهایی هستند که در سنت این جوامع موجودند و برای عقلانی ساختن نهادها بکار گرفته می شوند. در چنین شرایطی بکار گیری این مفاهیم علیه سنتهای جاری این جوامع دشوار است.

۵- امکان تغییر: یکی دیگر از شرایط ظهور ایدئولوژی وجود امکان موفقیت است. اگر روشنفکران امکانی برای تغییر وضع موجود نیابند، بی تفاوت، منزوی و بدبین شده، انرژی سیاسی خود را برای انجام اصلاحات جزئی در خدمت نهادهای مستقر قرار می دهند. اشتیاق تنها به عاملی تعلق خواهد گرفت که واقعی باشد.

میزان فقدان چنین شرایطی در حال حاضر، برخی از وجوه تفکر ایدئولوژیک معاصر را آشکار می سازد:

۱- افرادی که بدان [ایدئولوژی] روی آوردند اغلب جوان اند. آنها مستقل اند زیرا هنوز تعهدات خویشاوندی و اجتماعی آنان را در سر نگرفته است. آنها از جریانات اصلی آکادمیک و انتظام آن منفک اند و خود را به مطبوعات، نهادها و سازمانهای مستقل وابسته می سازد.

۲- آنها احتمالاً نسبت به نوع غیر سنتی عمل سیاسی دل بستگیهایی دارند. هر جا ستیز مستقیم و رودرو وجود دارد، احتمالاً میزان بیشتری از تفکر ایدئولوژیک در آنها یافت خواهد شد.

۳- فقدان نهادهای علنی به دل مشغولیهایی در باب «کارگزاران تغییر اجتماعی» می انجامد. جنبش کارگری،

دانشگاهها جنبش حقوقی مدنی، حزب دمکراتیک و یک حزب سوم، همگی در راستای این پرسش که آیا می توانند حامل ایدئولوژی و یک جنبش ایدئولوژیک باشند، مورد ارزیابی قرار می گیرند.

۴- انحصاری کردن زبان به لفاظی استادانه‌ای در باب دموکراسی مشارکتی، گریز از بکار گیری زبان سنتی مارکسیسم و سوسیالیسم، و آراستن برخی مفاهیم کمتر از رونق افتاده‌ای چون بیگانگی، انجامیده است.

۵- این شک واقع گرایانه که «هر چیزی ممکن است» به اشتغال خاطر نسبت به استراتژی می انجامد. مباحثات در باب صف آرایی در برابر حزب کارگری و رفرف های دانشگاهی و همچنین در باب اعمال خشونت در مقابل عدم خشونت بسیارند.

### ۱ «پایان ایدئولوژی» به عنوان ایدئولوژی

تعداد زیادی از روشنفکران چپ که بیست - سی سال قبل ایدئولوژی گرا [ideologist] بودند، موضع خود را تغییر داده اند و اینکه شکلی از اندیشه‌ی سیاسی را پذیرفته اند که ممکن است بتوان آنرا «اصلاح گرانه» خواند. نظریه پردازان «پایان ایدئولوژی» در این گروه قرار می گیرند.

نظریه پردازان «پایان ایدئولوژی» مجموعه کاملاً ثابتی از ارزشها را ارائه می کنند، که می توان آنها را «ارزشهای انتقالی» خواند، و برحسب آنها، عدم پذیرش ایدئولوژی به عنوان شالوده‌ای برای امور سیاسی را توجیه می کنند.

۱- تاریخ غیر قابل شناسایی است. ستم ها، سلطه جویی ها و رنج هایی که مردم در حال حاضر با آن مواجه اند، اخلاقاً به عنوان شرایط ضروری بنیان یک یوتوپیا در آینده قابل توجیه نیستند.

۲- شری که در حال حاضر وجود دارد در حد شر حاصل از انقلاب و تغییرات ناگهانی نیست.

۳- خطری که در بطن عمل توده‌ای وجود دارد از شر بی عدالتی موجودی که از طریق روند پارلمانی با آهنگی آهسته روی به سوی بهبود دارد، بزرگتر است.

۴- هیچ طبقه یا نخبه‌ای که امتیازی بدست آرد، به طور آزادی آنرا از دست

نخواهد داد؛ بنا بر این استراتژی سیاسی که بخواهد به عنوان حامی برای گذار برابری عمل کند، نمی تواند خود بانخبگان فعلی «هم آهنگ» [level] سازد.

۵- ارزشهایی چون آزادی بیان، اجتماع و تشکل سیاسی چه در حال حاضر در آینده بنیادی هستند.

وضعیتی قابل تصور نیست که بتواند ارزشها را نفی و ملغی ساخت.

این ارزشها انرژی سیاسی فرد را که به فعالیت در داخل نظام پیوسته نگه میدارند بی تردید ایدئولوژی موضوع خطرناکی است و پایانش بسیار مورد آزرست است و عناصر قاطع این مجموعه در بندهای ۲ و ۳ بیان شده اند. بقیه، به ویژه بندهای ۱ و ۲ که آزادی های مدنی را مورد تأکید قرار میدهند، بارهفات ایدئولوژیک به سیاست سازگارند (گرچه آنها مطمئناً مشخص می سازند که ایدئولوژیها نیستند). بندهای ۳ و ۴ جابجایی های اجتماعی و تغییراتی را که از طریق نهادهای مستقر پارلمانی صورت نمی پذیرد، نفی می کند و با حداقل ارزشها آن ها را با تردیدهای جدی مواجه میسازد.

این ارزشها در اساس نظم اجتماعی مستقر را مورد تأیید قرار می دهند.

طبق نظر نظریه پردازان پایان ایدئولوژی، این ارزشها باز تاب وحشت نازیسم، بیرحمی ها و ناکامی های کمونیستها و به خاکستر نشستن امید چپ های معتقد به دموکراسی در مقابل روانشناسی توده ها و یورش های توتالیتریستی است.

باید پذیرفت که آن حوادث فاجعه بار آثار ماندگاری بر اذهان یک نسل بانی می گذارد قطع نظر از هر تغییری که در جایگاه اقتصادی اجتماعی مردم رخ داده باشد. با این همه موضع اصلاح طلبان، چشم انداز کاملاً متفاوتی را از جامعه منعکس می سازد و مبتنی بر فرضیه، جایگاه اجتماعی روشنفکر اصلاح گرا را عمیقاً دگرگون می کند.

نقطه نظرهای اصلی موضع اصلاح طلبانه عبارتند از:

۱- تعهد مثبت به ارزشهای موجود و نظام سرمایه داری رفاه [welfare capitalism] که به لحاظ تاریخی سیمایی ویژه دارد. این نظام متضمن ارزشهایی چون: دموکراسی، برابری و آزادی فردی و

کاملاً موفق است.

مشکر اصلاح گرا، سطح بالای وفور کاهش فزاینده نابرابری و تلاش رفع محرومیتها را تجلیل می کند. او وسیع آزادی شخصی از اقتدار مطلق می گرد، که این آزادی برای بران تولیدی از سوی اتحادیه های برای برای کارگران یقه سفید با غیر کردن نقشهای بوروکراتیک و برای سیاسی با آزادیهای مدنی تأمین است. او شاهد پیشرفت قابل توجهی آموزش، علم و فرهنگ است. و مهم تر همه اینکه او شاهد مقبولیت عام اهداف ملی از سوی تمامی منافع درگیر در وطنیان به تداوم پیشرفت است. چشم انداز او اینست که چه پیشرفتهایی حاصل شده و ما به کجا رسیده ایم. او در برای تغییر مشارکت داشته است و در به موفقیتهای این تلاش متصف سازد. آن بخش از ایدئولوژیهای قدیمی

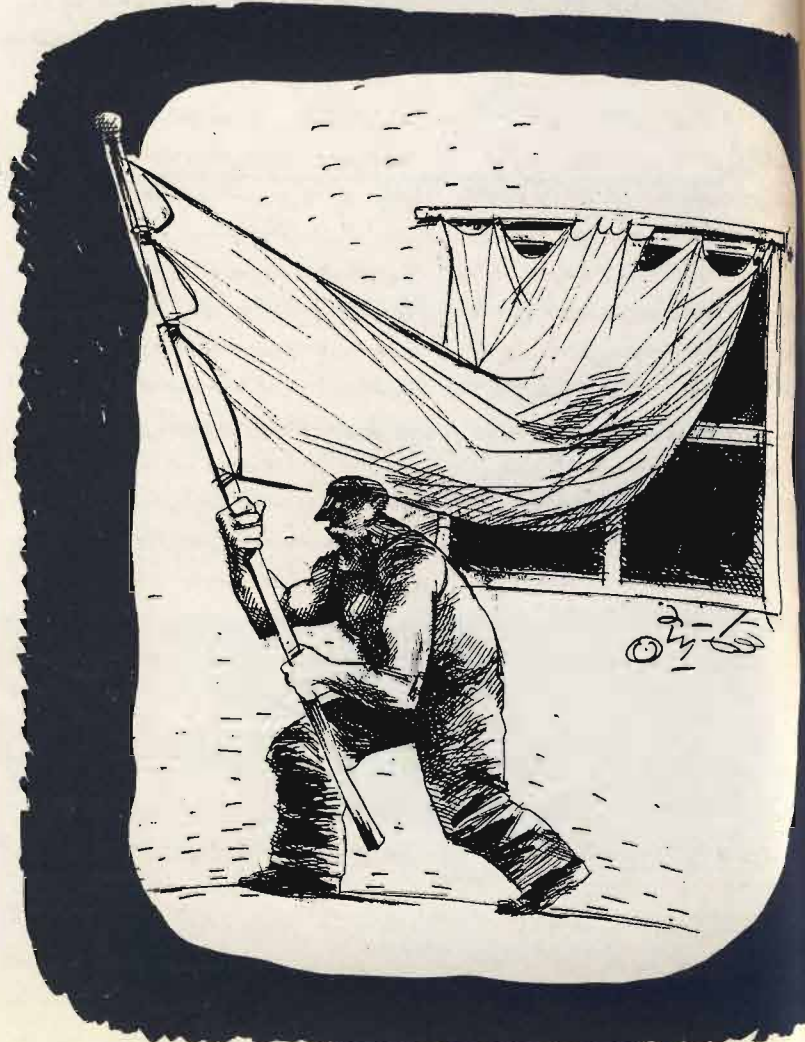
که صحیح و منطقی بوده به واقعیت پیوسته و آنچه که ناصحیح و غیر منطقی بوده، عدم صحت آن نشان داده شده و بدرستی رد شده است. او براین باور است که جامعه مطلوب به واسطه ی نظم ساختاری جدیدی از قدرت و روابط و منابع جدید اجتماعی توصیف نمی گردد بلکه به واسطه فرایندی تعریف می گردد که از طریق آن منازعات حل شود و رشد تحقق یابد، و البته دمکراسی آمریکایی این فرایند ایده آل را مجسم می سازد (و یا بسیار به آن نزدیک می گردد).

۲- این باور که هیچ موردی از ستیز عمومیت یافته وجود ندارد و ستیز تنها در وضعیتهای محدودی چون مسئله نژاد یا فقر یا بیکاری نمود پیدا می کند، وضعیتهایی که اساساً تداوم ندارند و حاصل برخی شرایط خاص و خلاف قاعده اند. به این موارد می توان به طور مجزا پرداخت؛ آنها از تناقضات بنیادین یا ضعف نظام نشأت

نمی گیرند. در درون نظام مکانیسمهایی وجود دارد که برای حل این مشکلات کاملاً کافی و مناسبند، مکانیسمهایی چون: وضع قانون در قانون اساسی، آموزش عمومی، برنامه های رفاهی افزایش تولید و... نیازی نیست که حل این مسائل را به دگرگونی کامل سازمان اجتماعی مشروط سازیم.

۳- مشکلاتی که وجود دارند - مانند فرهنگ توده ای و آموزش توده ای - پیچیده تر از آنند که تنها در مناسبات سیاسی قابل طرح و حل باشند. مسائل ارزشی مانند اینکه چه چیزی مطلوب است، مبهم تر از آنند که بتوان راه حلهای سیاسی منطقی یی برای آنها یافت. با این مسایل باید به روش جزء نگر و عمل گرا مواجه گردید. تصمیم به عمل بایستی هنگامی اتخاذ شود که هدف مشخص باشد و پیامد های آن مطلوب ارزیابی شود تعامل منافع و دیدگاه های متفاوت، در طول زمان و در چهار چوب یک قانون اساسی حامی آزادیهای فردی به پیدایش بهترین راه حلها، با کمترین احتمال بروز خط های مهلک، خواهد انجامید.

۴- منافع همه ی گروهها دخالت می کند و منافع متضاد را بهم پیوند می زند. هیچ گروهی را نمیتوان با عنوان کردن چند ارزش انتزاعی از حقوقش محروم ساخت یا تحت انقیاد یک حاکمیت مستبد قرار داد. مراحل قانونی تنها تضمین در مقابل سوء استفاده از اقتدار یا قدرت غیرقانونی است. راه عدالت هرگز آنقدر صاف و هموار نیست که بتوان برای تحقق عدالت نیز راهی کوتاهتر و تضمین شده تر از این مراحل رسمی را، که به واسطه ی آنها عدالت به شکلی آشکار و علنی تعیین می شود، کوتاه کرد، چرا که در این مراحل منافع همگان وجود ندارد. روندی که عدالت از طریق تضمین منافع همه و اتخاذ تدابیر منصفانه از طریق شنیدن سخنان همه صورت می پذیرد از طریق گوش کردن بیطرفانه و رفتار عادلانه تأمین می شود. این موضع اساساً بر نسبت گرایی اخلاقی استوار است که هر گروه قطع نظر از موقعیت عینی اش در تحقق خیر عمومی مشارکت می ورزد و تمامی گروهها در ساختن این ترکیب [خیر عمومی] از اهمیت برخوردارند.



بسیاری از قیودی که همبستگی یک جنبش سیاسی را تحقق می‌بخشد ممکن است کاملاً به ایده‌الهای پشتوانه جنبش بی‌ارتباط یا حتی در تقابل با آن باشد.

۵- واقعیت‌های جاری در جهان سیاست به تازگی اندیشی‌های ایدئولوژیک مجال حیات نمی‌دهد. دیدگاه‌های فرد درباره سیاست داخلی هر چه باشد، مسائل مربوط به عرصه‌ی بین‌المللی باید بر آن تقدم داشته باشد. تدارک نفوذ دموکراسی در کشورهای جهان سوم ضرورتی است که مستلزم جهت‌گیری در راستای حمایت از اقتدار ملی در سطح بین‌المللی است.

این ارزشها - پذیرش وضع موجود، ناپیوستگی ستیز، پیچیدگی مشکلات، مشروعیت دادن به تمامی منافع، و تفکیک مسائل ملی و بین‌المللی - دقیقاً متضاد با ارزشهای متجلی در ایدئولوژی است. این ارزشها در خصوص جایگاه اجتماعی روشنفکران معتقد به آنها، فرضیاتی را مطرح می‌سازند. و در مقابل، فرضیات کاملاً متضادی برای طرفداران ایدئولوژی مطرح می‌گردد.

۱- آنها فاقد یک دیدگاه مستقل در باب نظام اجتماعی هستند و در درون نظام طیف گسترده‌ای از امکانات و آلترناتیوها را در اختیار دارند.

۲- منازعه برای آنان فاقد جذابیت است به این دلیل که یا مستقیماً، در منازعه اجتماعی درگیر می‌شوند یا تصور می‌کنند منافع آنان مستقیماً در خطر قرار می‌گیرد و یا آنکه از جهت هویت خود را متعلق به گروه‌هایی می‌دانند که منافع آنان در خطر قرار می‌گیرد.

۳- رویکرد آنان به مشکلات از موضع تخصصی است. آنها بجای تحلیلهای نظری، کل‌گرایانه و ارزشی، به معیارهای صوری بی‌چون‌و‌روش و اعتبار و عینیت علمی تمسک می‌جویند.

۴- آنها از موضع خود دفاع می‌کنند. هر عملی می‌بایست در قبال انتقادات مورد انتظار حالت تدافعی داشته باشد.

۵- آنها نوع روابطی را تجربه می‌کنند که حاصل وابستگی متقابل با طیف گسترده‌ای از گروه‌های اجتماعی است.

۶- آنها هویت را در مکانیسم اقتدار ملی بعنوان عامل وفاداری و میهن‌دوستی

جستجو می‌کنند.

به چند دلیل مشخص، تفکر ایدئولوژیک میان جوانان و بطور خاص دانشجویان شانس بیشتری دارد. آنها ارتباط کمتری با نظام پادشاهی اجتماعی برقرار کرده‌اند و از آنجاییکه اغلب از نظر مالی تأمین می‌شوند، از مرهونیت‌ها تعهدات و تکالیف اجتماعی مصونیت دارند. آنان بالقوه بیش از سایر گروه‌های اجتماعی مستقل‌اند.

آسودگی از مسئولیت‌ها، امکان بیشتری برای تحرک جغرافیایی برای آنها بوجود می‌آورد و از اینطریق امکان دستیابی مستقیم به وضعیتهای ستیز فراهم می‌آید. این نکته که آنان هنوز بطور کامل اجتماعی نشده‌اند به همراه انتقال تنش‌های روانی و خانوادگی، جذبه‌ی هیجانی فزونی را نسبت به ستیز در آنان ایجاد می‌کند.

آنها فاقد مهارت‌های تخصصی‌اند و تقیدی به اصول و ضوابط حرفه‌ای ندارند. به همین جهت واکنش آنها در مقابل مسائل اجتماعی بیشتر شکل کل‌گرایانه به خود می‌گیرد. دانشجویان به همان میزان که با طیفی از مواضع سیاسی و ایدئولوژیک بعنوان موضوع مطالعه مواجه می‌شوند، با فعالیت‌های غیر آکادمیک نیز در تماس‌اند (تشکل‌های دانشجویی غیر مجاز طبق ضوابط آکادمیک).

آنها کمتر تحرک عمودی را تجربه کرده‌اند. و از منزلت اجتماعی هیچ شناختی ندارند. بیش از آنکه موضعی تدافعی داشته باشند، در تلاش برای تعریف هویت خود در جامعه موضعی تهاجمی دارند.

### نتیجه‌گیری

یکی از دغدغه‌های مهم در جامعه شناسی معرفت، نشان دادن رابطه میان «محصولات فکری» و بنیان موجود آنها است. تحلیلی که از تئوری «پایان ایدئولوژی» ارائه شد با این دید مطرح گشته که فرصتی برای آزمون تجربی برخی از این روابط فراهم سازد.

این تحلیل:

۱- دو نوع تفکر سیاسی با ایدئولوژیک و اصلاح‌گرا را متمایز ساخته، که هر یک از این دو مجموعه‌ای از ویژگی‌های خاص و منحصر فرد توصیف گشته‌اند.

۲- شماری از شرایط اجتماعی را که تفکر ایدئولوژیک ضروری فرض می‌کند، است.

۳- شماری از ارزشها را (با این ارزشهای انتقالی) که مشخصاً مورد ارزش روشنفکرانی است که در طول زندگی تفکر ایدئولوژیک به تفکر اصلاح‌گرا تغییر عقیده داده‌اند، مفروض گرفته‌اند.

۴- برای متمایز کردن روشنفکر ایدئولوژیک از روشنفکران اصلاح‌گرا بر اساس جنبه‌هایی چون موقعیت اجتماعی تجربه گذشته، منزلت، تصور از خویش رویکرد نسبت به کار و ایستار نسبت به اقتدار ملی، فرضیاتی طرح کرده‌اند.

آزمون روابطی که در این فرضیه مطرح شده‌اند باید ممکن باشد. برای کار باید نمونه‌گیری کرد و جامعه‌ی نمونه را به دو گروه ایدئولوژیک و اصلاح‌گرا تقسیم نمود (با پرسشنامه، مصاحبه، تحلیل محتوای نوشته‌هایشان). پس باید همبستگی متغیرها با شرایط اجتماعی مورد سنجش قرار گیرند.

به اعتقاد من نتیجه چنین پژوهش‌هایی این نکته خواهد بود که: «پایان ایدئولوژی» صورت بندی ایدئولوژیک وضع موجود است که برای مستدل ساختن حل شدن [incorporation] روشنفکران در شیوه‌ی زندگی آمریکایی طراحی گشته است.

پانویس:

۱- جنبشی که طی قرون هفده و هجده خواهان استقرار حقوق دموکراتیک متناسب با قانون اساسی کشورهای انگلوساکسون آمریکا بود. م.

۲- اعمالی که لزوماً تابع ارزشهای ایدئولوژیک نیست و صرفاً جهت وصول اهداف وضع می‌شود. م.